

از همه مشکلتر است، نوشتن برای خردسالان



کودکان» است. وی به تازگی کتاب «پیش از آن»^(۱) را به اتمام رسانده است. این کتاب، دربردارنده داستانهای فانتزی نوجوانان آمریکا از قرن نوزدهم به بعد است. وست به تازگی روی کتابی درباره «رولد دال» نویسنده معروف انگلیسی کار می‌کند.

مارک. آی. وست، مدرس ادبیات کودک در دانشگاه کارولینای شمالی در شارلوت است. او کتابهای مختلفی مانند: «کودک، فرهنگ و مناقشه» و «به کودک خود اعتماد کنید» را نوشته که موضوع کتاب اخیر او اعتراض علیه «سانسور در ادبیات

مارک. آی. وست

مترجم: محبوبه نجف‌خانی

گفت‌وگو با رولد دال
نویسنده کودکان و نوجوانان

داستانهایش منتشر شد. در سفارت انگلستان در واشنگتن بی سی کار می‌کرد، اما دلم می‌خواست جزئیات بیشتری بدانم.

موضوع دیگری که می‌خواستم با او در میان بگذارم، توانایی او در نوشتن داستان هم برای بزرگسالان و هم برای کودکان بود. بسیاری از نویسندگان برجسته، تلاش می‌کنند تا برای کودکان بنویسند، اما فقط تعداد معدودی از آنها موفق شده‌اند کتابی بنویسند که کودکان آن را بخوانند. در حالی که رولد دال، در هر دو زمینه

از اتاق هتل در لندن، تلفنی با رولد دال تماس گرفتم تا برای انجام مصاحبه‌ای با او قرار ملاقات بگذارم. او با شکیبایی مرا راهنمایی کرد که چگونه سوار قطاری به مقصد گریت میس سندن^(۲) - شهر کوچکی حدود سی مایلی غرب لندن - شوم. قرار شد در ایستگاه به دیدنم بیاید.

هنگامی که در قطار نشستم، متن مصاحبه‌ای را که در مورد حرفه نویسنده‌ی او تهیه کرده بودم، مرور کردم. می‌خواستم از او درباره داستانهای اولیه‌اش بپرسم. می‌دانستم که در جنگ جهانی دوم، زمانی که در خدمت نیروی هوایی سلطنتی انگلستان بود ولی پرواز نمی‌کرد، کار نویسنده‌ی را شروع کرده بود. می‌دانستم که وقتی اولین

1. Before Oz

2. Great Missenden

موفقیت چشمگیری کسب کرده است.

او ابتدا به سبب نوشتن داستانهای کوتاه ترسناک برای بزرگسالان به شهرت رسید، اما در حال حاضر شهرت او بیشتر به دلیل کتابهای پرفروش کودکان است از جمله: "جیمز و هلوی غول پیکر"، "چارلی و کارخانه شکلات‌سازی"، "بی. اف. جی"، "جادوگرها" و... آخرین اثر او "ماتیلدا".

دال. در ایستگاه راه‌آهن به دنبال آمد و مرا به منزلش که "خانه کولی"^(۱) نام داشت، برد.

آنچه در پی می‌آید، متن خلاصه شده مصاحبه‌ای است که با او انجام داده‌ام.

○ اولین اثری که منتشر کردید، چه نام داشت؟

□ اولین کتاب من "مثل آب خوردن"^(۲) نام

داشت که اثری غیرداستانی و درباره زمانی بود که

هوایمای جنگنده من در لیبی سقوط کرد. اولین اثر

داستانی من موضوعی نسبتاً فانگزی داشت و

اسمش وروجکها^(۳) بود. این کتاب را زمانی که در

نیروی هوایی خدمت می‌کردم، نوشتم. روزهای

پرواز من تازه به پایان رسیده بود و من به سبب

شرکت در جنگ کمی افسرده بودم. این احساس من

در داستان تبلور است. داستان درباره موجودات

کوچکی بود که با سوراخ کردن هوایما و این قبیل

کارها، برای نیروی هوایی دردسر درست

می‌کردند.

○ اسم وروجک، را چگونه پیدا کردید؟

□ این اسم را از خودم در نیاوردم. این اسم در

اسکادران هوایی ما و احتمالاً تمام اسکادرانهای

هوایی دیگر به کار می‌رفت، اما فکر می‌کنم من اولین

کسی بودم که این اسم را در یک کتاب به کار بردم.

من برای وروجک مونث خودم اسم ساختم، فکر

می‌کنم فی‌فی نلا^(۴) بود و بچه وروجک را هم

ویدجت^(۵) نامیدم.

○ این داستان مخصوص کودکان بود؟

□ زمانی که آن را نوشتم فکر نمی‌کردم

مخصوص کودکان باشد، چون قهرمان اصلی

داستان، اصلاً کودک نیست. اما کمپانی والت دیزنی آن را خرید و از روی آن فیلمی ساخت و کم‌کم همه فکر کردند که داستان مخصوص کودکان بوده است. حتی کتاب به صورت تصویری نیز چاپ شد. ولی من هنوز آن را داستان کودکان نمی‌دانم. در واقع فقط نوعی دست‌گرمی بود. از آن به بعد، شروع به نوشتن یک سری داستان پرواز کردم که هیچ کدام مخصوص کودکان نبود.

○ چرا آثار اولیه شما در ایالات متحده آمریکا

به چاپ رسیده است؟

□ زیرا وقتی کار نویسندگی را شروع کردم،

تصادفاً در آمریکا بودم و داستانهایم را برای

مجلات آمریکایی می‌فرستادم. سپس، ناشری

آمریکایی در نیویورک پیدا کردم و از آن به بعد

آمریکایی‌ها ناشران اصلی آثار من بوده‌اند.

همچنین برای داستانهای کوتاه من، آمریکا به

نسبت انگلستان بازار بهتری بوده است. اگر من

رمان‌نویس بودم بیشتر با ناشران انگلیسی کار

می‌کردم.

○ مگر اوایل کارتان رمان منتشر نکردید؟

□ می‌دانم منظورتان چیست. این رمان "گاهی

هرگز"^(۶) نام دارد و اصلاً مایه مباحثات من نیست.

راستش، من اصلاً قصد نداشتم این رمان را

بنویسم. "ماکس پرکینز" ناشر و ویراستار

عالیقدر، مرا وادار به چنین کاری کرد. از آنجا که

داستانهای کوتاه من مورد توجه او قرار گرفته بود،

یادداشتی به این مضمون برای من فرستاد: "آقای

دال عزیز! ممکن است به دیدنم بیایید؟" خب، من

هم از خوشحالی پر در آوردم، درست مثل هر

نویسنده دیگری در آن زمان.

1. Gipsy House
2. A Piece of cake
3. Gremlins
4. Fifinellas
5. Widgets
6. Some Time Never

خط گفت: «من آلفرد ناف هستم» و من به خود گفتم: «خدایا! این حقیقت ندارد.» از او پرسیدم: «جداً خودتان هستید؟» و او گفت که: «بله همین طور است.» چندی بعد به من گفت که هرگز از منشی‌اش نمی‌خواهد که از طرف او به کسی تلفن بزند. به نظر او چنین کاری بسیار بی‌ادبانه است. بعد گفت: «من داستان کوتاه طعم^(۴) را در روزنامه نیویورکر خواندم. باز هم از این داستانها داری؟» گفتم: «بله، چه جالب شد. به تازگی تصمیم داشتم آنها را به صورت کتابی چاپ کنم.» او گفت: «من آنها را می‌خرم.» به همین سادگی. او مردی بسیار خوب، رک و صریح بود.

مدتی بعد ازدواج کردم و برای رفتن به ماه عسل به پول احتیاج پیدا کردم. بنابراین به دفترش رفتم و از او تقاضا کردم مبلغی به من قرض بدهد. به او گفتم که می‌دانم هنوز آن قدر داستان به او نداده‌ام که حق‌التالیفی به من تعلق بگیرد، اما تصمیم دارم از این به بعد تمام داستانهایم را در اختیار او بگذارم. او از من پرسید: «چه قدر پول احتیاج داری؟»

به او گفتم: «حدود ۵۰۰۰ دلار.» و او گفت: «باشد، قبول است.»

امروزه این روش معامله کردن با نویسندگان دیگر منسوخ شده است، اما روش جالبی بود. این روزها، ناشران یا حسابدارانشان مشورت می‌کنند و از نویسندگان قول پنج کتاب بعدی‌شان را می‌گیرند، اما در مورد «ناف» اصلاً این طور نبود. او مرد بسیار خوبی بود. اصلاً به این مجتمع‌های تجاری وحشتناک اعتقایی نداشت. تا اینکه سرانجام بیمار و اجباراً بازنشسته شد. بعد، تمام شرکت‌اش را به «راندوم هاوس»^(۵) فروخت.

پرکینز، آثار «ویرجینیاولف»، «همینگوی» و «فیتس جرالده» را ویرایش می‌کرد. او بزرگترین ناشر و ویراستار آمریکایی بود. خب، من با خود گفتم: «آه... دیگر بهتر از این نمی‌شود» و بلافاصله به دیدنش رفتم.

او ماجرای جالب ویرایشی را که بر روی آثار ویرجینیاولف از جمله: «قرشته»^(۱) و «نگاهی به سوی خانه»^(۲) انجام می‌داد، برایم توضیح داد و تمام اینها برای نویسنده‌های جوان چون من بسیار جالب و مسحورکننده بود. بعد، گفت: داستانهای کوتاه تو بسیار عالی هستند، اما رمان بیشتر مورد علاقه من است. «و من در جواب گفتم» اما آقای پرکینز! فکر نمی‌کنم بتوانم رمان بنویسم. من داستان کوتاه می‌نویسم. اما او به من گفت: «خب شروع کن.» و قول داد که کمک کند. خب، راستش نمی‌دانستم برای کتابی به آن حجم چه باید بنویسم. بنابراین، داستان «وروجکها» را بسط دادم و یک فانتزی نسبتاً احمقانه درباره پایان جهان از کار درآمد، که به تعبیری می‌توان گفت ماجرای کتاب به نوعی پیشگویی بود، اما خوب از کار در نیامد. اولین نسخه را برای پرکینز فرستادم، اما او قبل از اینکه شانس خواندن کتاب نصیب او شود، از دنیا رفت؛ شاید هم داستان من باعث مرگش شد! بعد، کتاب به دست همکار او افتاد و او آن را به همان صورت چاپ کرد. همان طور که گفتم، اصلاً این کتاب باعث افتخار من نیست، اما درس خوبی به من داد. آموختم که من دونده مسافتهای طولانی نیستم. پس از آن داستان «کسی مثل تو»^(۳) را نوشتم که هنوز هم به آن افتخار می‌کنم.

○ کتاب «کسی مثل تو» را کدام ناشر چاپ کرد؟
□ انتشارات (Knopf) همین امر باعث شروع ارتباط دراز مدت من با «آلفرد ناف» شد. اولین تماسی را که با او داشتم، هرگز فراموش نمی‌کنم. در آپارتمان کوچکم در نیویورک بودم که تلفن زنگ زد. وقتی گوشی را برداشتم صدایی از آن طرف

1. Angel
2. Look Homeward
3. Someone Like You
4. Taste
5. Random House

● من از نویسندگانی که تا یکی از آثارشان موفق می‌شوند، همان طرح را بارها و بارها در داستانهای دیگرشان تکرار می‌کنند، بیزارم. درست همان کاری که «آسترید لیندگرن» با «پی‌پی جوراب بلند کرد و یا «بوند» با «خرس پدینگتون».

● تقریباً هر نویسنده بزرگی که می‌شناسم، سعی کرده برای کودکان بنویسد. اما بیشترشان موفق نشده‌اند.

بود و بعد «آقای روباه شگفت‌انگیز». من به کتاب آقای روباه شگفت‌انگیز خیلی افتخار می‌کنم. کتاب کم حجمی است اما طرحی بسیار قوی دارد. من همیشه سعی می‌کردم داستانهای جدید و طرحهایی جدید پیدا کنم. من از نویسندگانی که تا یکی از آثارشان موفق می‌شود، همان طرح را بارها و بارها در داستانهای دیگرشان تکرار می‌کنند، بیزارم. درست همان کاری که «آسترید لیندگرن» با «پی‌پی جوراب بلند کرد و یا «بوند» با «خرس پدینگتون». این کار عدم قدرت تخیل و ابتکار آنها را نشان می‌دهد.

البته نمی‌توان تمام تقصیرها را به گردن نویسندگان انداخت. اغلب ناشران به نویسندگان فشار می‌آورند که ادامه داستان را بنویسند. حتی این موضوع در مورد «لوتیس کارول» که صد سال پیش، «آلیس در سرزمین عجایب» را نوشت نیز صدق می‌کرد. ناشران مدام به او اصرار می‌کردند تا سرانجام کتاب «آلیس آن سوی آینه» را نوشت. اما ادامه داستان آلیس اصلاً به خوبی داستان اول او نیست. بعضی از اشعار «آلیس آن سوی آینه» به همان خوبی «آلیس در سرزمین عجایب» است. اما این داستان هم‌تراز داستان اولی نیست.

همان بلایی که سر لوتیس کارول آمد، سر من هم آمد. ناشران مدام داد و فریاد می‌کردند و چارلی دیگری را می‌خواستند و من مرتب می‌گفتم: «ابتدا، به هیچ وجه.» مدت پنج یا شش سال مقاومت کردم. اما سرانجام تسلیم شدم و گفتم: «بسیار خوب،

○ چه شد که به نویسنده‌ای برای کودکان روی آوردید؟

□ همان داستان همیشه؛ حدود پانزده سال داستانهای کوتاه می‌نوشتم. بعد خودم صاحب بچه شدم. هنگام خواب، همیشه برایشان قصه می‌گفتم و آنها از من می‌خواستند که بعضی از داستانها را بارها و بارها برایشان تکرار کنم. آن زمان در نیویورک زندگی می‌کردم و برای نوشتن داستان کوتاه هیچ طرحی در ذهن نداشتم. این بود که تصمیم گرفتم سعی خودم را برای نوشتن کتابی برای کودکان بکنم. چند تا از داستانهایی را که هنگام خواب برای بچه‌ها گفته بودم، انتخاب کردم و آنها را به صورت داستان درآوردم که همان «جیمز و هلوی غول پیکر» از آب در آمد. آن قدر از این کار خوشم آمد که معطل نکردم و داستان «چارلی و کارخانه شکلات‌سازی» را نوشتم. چارلی، با استقبال خوبی روبه‌رو شد و موفقیت زیادی کسب کرد. واقعاً عجیب بود! فروش این کتاب در نخستین سال در آمریکا، با جلد زرکوب از مرز ۷ هزار، در سال دوم از مرز ۱۸ هزار و سال سوم از مرز ۲۵ هزار و بعد در سال پنجم حتی از مرز ۸۰ هزار نسخه گذشت. البته «جیمز و هلوی غول پیکر» نیز از قافله عقب نماند و مثل کتاب چارلی پر فروش بود.

○ موفقیت چارلی چه تأثیری بر حرفه نویسنده‌ی شما گذاشت؟

□ خوب، من به نوشتن کتابهای کودکان ادامه دادم. فکر می‌کنم کتاب بعدی‌ام «انگشت جادویی»

● مهم‌ترین ویژگی که تمام آثار مرا به هم پیوند می‌دهد، وحشت از کسل کردن خواننده است. من همیشه احساس می‌کنم که باید هر طور شده خواننده را نگه دارم. بیخ خَرش را بچسبم و تا صفحه آخر ولش نکنم. به همین دلیل زیاده‌گویی نمی‌کنم، و مثلاً هرگز در دو صفحه فقط غروب آفتاب را توصیف نمی‌کنم. وقتی برای کودکان می‌نویسم، بزرگسال ممکن است فقط به این دلیل که کتابی معروف است یا مثلاً کسی گفته که او اسط کتاب داستان بهتر می‌شود، با چند صفحه عبارات کسل‌کننده کلنجار برود، اما کودک هرگز چنین کاری نخواهد کرد. اگر از کتاب حوصله‌اش سر برود، آن را می‌گذارد زمین و می‌رود سراغ تلویزیون.

دو یا سه نسخه از داستانهای بیاتریس پاتر، بدون تصویر به دستش می‌رسید، با آنها چه می‌کرد؟ او جواب داد که آنها را پس می‌فرستاد، اما اگر همین داستانها را با تصویر فرستاده شود، موضوع کاملاً فرق می‌کند. به نظر من، پیدا کردن طرحی داستانی که بتواند بدون کمک تصویر، توجه کودک چهارساله‌ای را به خود جلب کند، بسیار مشکل است.

○ نوشتن برای کودکان مشکل‌تر است یا برای بزرگسالان؟

□ به نظر من، نوشتن برای کودکان مشکل‌تر است. نوشتن اثری ماندگار و جاودانی برای کودکان واقعاً کار مشکلی است. تقریباً هر نویسنده بزرگی که می‌شناسم، سعی کرده برای کودکان بنویسد، اما بیشترشان موفق نشده‌اند. علت تلاش آنها این است که می‌دانند اگر موفق شوند فقط یک کتاب کودک خوب بنویسند و آن کتاب گل کند، تا آخر عمر از نظر مالی تأمین خواهند بود. در صورتی که این موضوع در مورد رمان خوب بزرگسالان ابداً صدق نمی‌کند. رمان موفق برای بزرگسالان، تا چند سال منبع درآمد خوبی خواهد

می‌نویسم. «سعی کردم طرحی تازه پیدا کنم که با طرح قبلی متفاوت باشد، اما نوشتن چنین کتابی اصلاً لذت‌بخش نبود. حالا دیگر هر قدر هم که ناشران داد و فریاد کنند، اصلاً اهمیتی نمی‌دهم، چون دیگر هرگز دست به چنین کاری نخواهم زد. ○ نوشتن برای چه گروهی از کودکان از همه مشکل‌تر است؟

□ نگارش هر نوع کتاب خوب کودکان سعی و تلاش زیادی می‌طلبد، اما به نظر من نوشتن کتاب برای خردسالان از همه مشکل‌تر است. همان کتابهایی که مادر یا پدر، هنگام خواب برای کودکان می‌خوانند، من فقط موفق شدم یک کتاب خوب بنویسم «تمساح گول پیکر» و خیلی به این کتاب افتخار می‌کنم. مدتی بعد دوباره سعی کردم و کتاب «من ویلی و زرافه» را نوشتم، اما خوب از آب در نیامد. داستانش خیلی طولانی است. البته کتاب زیبایی به نظر می‌رسد، اما مثل «تمساح گول پیکر» نیست.

بیشترین کتابهای ایسن گروه سنی را تصویرگران می‌نویسند. تصویرگران معمولاً می‌توانند تصویر بکشند، اما اکثرشان توانایی داستان‌نویسی ندارند. این موضوع برمی‌گردد به «بیاتریس پاتر»^(۱). روزی از ناشری پرسیدم اگر

1. Beatrix Potter

بود، اما پس از مدتی اُفت می‌کند. فکر می‌کنم دلیلش این است که هر ساله رمانهای خوب بزرگسالان بیشتر از کتابهای خوب کودکان چاپ می‌شود. شاید یک کتاب کودک یک سال دوام بیاورد و پرفروش باشد و اگر خوش‌شانس باشید و مؤلف آن کتاب باشید، تا آخر عمر چکهای حق‌التألیف آن را وصول خواهید کرد.

○ از آنجا که شما برای دو گروه مخاطب کاملاً مجزا می‌نویسید، بعضی از منتقدان شما را به صورت دو نویسنده کاملاً متفاوت می‌بینند. آیا ارتباطی بین داستانهای بزرگسال و کتابهای کودکان خودتان می‌بینید یا اینکه کاملاً متفاوتند؟
□ به نظر من کاملاً اشتباه است که مرا به عنوان دو نویسنده کاملاً متفاوت در نظر بگیرند. چون این طور نیست. مهمترین ویژگی که تمام آثار مرا به هم پیوند می‌دهد، وحشت از کسل کردن خواننده است. من همیشه احساس می‌کنم که باید هر طور شده خواننده را نگه دارم. بیخ خُرش را بچسبم و تا صفحه آخر ولش نکنم. به همین دلیل زیاده‌گویی نمی‌کنم، و مثلاً هرگز در دو صفحه فقط غروب آفتاب را توصیف نمی‌کنم. وقتی برای کودکان می‌نویسم، وحشت من از کسل کردن خواننده بیشتر می‌شود. زیرا کودک تمرکز حواس بزرگسال را ندارد. بزرگسال ممکن است فقط به این دلیل که کتابی معروف است یا مثلاً کسی گفته که اواسط کتاب داستان بهتر می‌شود، با چند صفحه عبارات کسل‌کننده کلنجار برود، اما کودک هرگز چنین کاری نخواهد کرد. اگر از کتاب حوصله‌اش سر برود، آن را می‌گذارد زمین و می‌رود سراغ تلویزیون. من این مسئله را در نظر می‌گیرم و از هیچ صفحه‌ای به آسانی نمی‌گذرم، مگر اینکه مطمئن شوم خواننده مشتاق است که صفحه بعد را بخواند.

مشکلی که در مورد بیشتر آثار معاصر بزرگسالان وجود دارد، این است که بدون در نظر

گرفتن مخاطب نوشته می‌شوند. امروزه برخی از نویسندگان داستانهای کوتاه و رمان‌نویسان، بیش از حد راحت طلب هستند. آنها به جای نوشتن داستانهایی با موضوع‌های جالب، مطالب احساسی یا قطعات توصیفی می‌نویسند، این شاخ و آن شاخ می‌پرند و عقاید خود را ابراز می‌کنند. به نظر من یکی که خیلی خسته‌کننده است.

○ از نوشتن برای کودکان بیشتر لذت می‌برید؟
□ نوشتن برای کودکان با ارزش‌تر است. وقتی برای بزرگسالان می‌نویسم، فقط سعی دارم آنها را سرگرم کنم، اما یک کتاب خوب کودک، هدفی بیش از سرگرمی دارد. به کودکان طرز استفاده از کلمات و لذت بازی با زبان را می‌آموزد. بالاتر از همه اینکه به آنها کمک می‌کند تا بیاموزند از کتاب وحشت نکنند. هنگامی که کودکان بتوانند کتابی را تمام کنند و از خواندن آن لذت ببرند، متوجه می‌شوند کتاب چیزی نیست که نتوانند از عهده‌اش بر بیایند. اگر بنا باشد کودکان در زندگی به آنچه که می‌خواهند برسند، باید بتوانند از پس کتابها بر بیایند.

کتابهای من اگر بتوانند کودکان را کتابخوان کنند، آن وقت است که احساس می‌کنم رسالتم را به نحو احسن انجام داده‌ام.

توضیحات:

وروجک، موجود کوچک و بازیگوشی است که گفته می‌شود باعث خرابی دستگاه‌های مکانیکی به خصوص دستگاه‌های هواپیما می‌شود.
ویدجت، هر نوع ابزار یا دستگاه مکانیکی کوچک.

منبع:

ادبیات کودک در تعلیم و تربیت جلد ۲۱، شماره ۲ سال ۱۹۹۰.